

کتاب فلسفه اخلاق در تفکر غرب، نگارش دکتر حمید شهریاری، شکل ویرایش شده رساله دکترای نویسنده است که به همت انتشارات سمت در سال ۸۵ به بازار نشر عرضه شده و توانست در سال ۸۶ جایزه کتاب سال جمهوری اسلامی ایران را از آن خود کند. پس از یک مقدمه، این کتاب می‌کوشد در سه بخش با عناوین سنت ارسطویی در فلسفه اخلاق (فصل‌های یک تا سه)، عصر روشنگری و مدرنیسم (فصل‌های چهار تا شش) و پسامدرنیسم و اصلاحات مک‌این‌تایر (فصل‌های هفت و هشت) به بازخوانی تاریخ انتقادی فلسفه اخلاق غرب از دیدگاه مک‌این‌تایر بپردازد.

البته نویسنده کتاب از میان آثار گوناگون مک‌این‌تایر، دو کتاب در پی فضیلت و عدالت که؟ کدام عقلانیت؟ را محور نگارش کتاب قرار داده است. مک‌این‌تایر در کتاب اول، نظریه خود را عرضه می‌کند. در کتاب دوم سعی دارد شواهد تاریخی مفصلی برای نظریه خویش عرضه کند و در کتابی با عنوان سه تقریر رقیب در پژوهش اخلاقی، ضمن اضافاتی به نظریه‌اش، سعی می‌کند برخی از اجزای آن را نیز اصلاح کند.

کتاب در پی فضیلت، هفت ادعای اصلی را دنبال می‌کند:
 ۱. نظام اجتماعی و فرهنگی که ما در آن زندگی می‌کنیم، دارای یک فصل ممیز است عبارت از اینکه اختلافات اخلاقی موجود در آن هیچ‌گاه رفع نمی‌شود و پایان‌ناپذیر است.
 ۲. یکی از علل بسیار مهم این رویداد، امری است که مک‌این‌تایر آن را شکست طرح روشنگری نامیده است. متفکران عصر روشنگری تلاش نمودند نوعی اخلاق سکولار را جانشین اخلاقیات سنتی کنند که با خرافات توأم گشته و از اعتبار ساقط شده است.

۳. مجموعه‌ای از مفاهیم اخلاقی که از فلاسفه پیشین به ارث رسیده، طوری در فرهنگ غرب آزادانه به کار رفته که گویا همه دارای تعینات و بنیان‌های عقلانی هستند، در حالی که در واقع چنین نبودند.

۴. نیچه فیلسوفی است که خوب درک کرده بود طرح روشنگری با شکست قطعی مواجه شده و اظهارات اخلاقی معاصر نوعاً نقابی برای مقاصد پنهان است.

۵. سپس تاریخی توصیف می‌شود که در آن ادعا شده مفهوم فضایی که در جامعه یونان باستان بوده و در اشعار هومر متبلور گشته، در اروپای قرون وسطی تغییر می‌یابد.

۶. بعد از قرون وسطی غربیان نتوانستند از سنت‌های جاری فضایل، چه به شکل ارسطویی و چه به شکل مسیحی آن نگهداری کنند و موجبات بقای آن را فراهم آورند و این امر در قرن شانزدهم و هفدهم به رد فلسفه اخلاق و سیاست ارسطو و زمینه تحقق طرح روشنگری منجر شد.

۷. با اینکه رد فلسفه اخلاق و سیاست ارسطویی با اوضاع و احوالی که در اواخر قرون وسطی و پس از آن پدید آمد، کاری نامعقول بود، ولی هیچ‌کس در صدد اعتراض برنیامد. پرسش مهمی که در کتاب عدالت که؟ کدام عقلانیت؟ به

نگاهی به

فلسفه اخلاق در تفکر غرب از دیدگاه السدیر مک‌این‌تایر

مصطفی زالی
m.zali@ut.ac.ir



فلسفه اخلاق
در تفکر غرب از دیدگاه
السدیر مک‌این‌تایر،
حمید شهریاری،
تهران: سمت، ۱۳۸۵.

آن پاسخ داده می‌شود، آن است که چگونه می‌توانیم بین دو سنت رقیب یکی را بر دیگری به طور منطقی ترجیح دهیم؟ این کار با مجموعه‌ای از روایات منقول در باب آن سنت‌ها انجام می‌شود. اول این روایات نشان می‌دهد درون هر سنت، شرح و تفسیر عملی عدالت و عقلانیت چگونه به صورت اجزائی از یک نظریه فلسفی کلی به یکدیگر وابستگی دارند و چگونه این تفاسیر در مقابله با انتقادهایی که از درون و بیرون آن سنت صورت گرفته، بهبود یافته‌اند. دوم، این روایات تاریخی جایگاه تعارض درونی یک سنت و تعارض بیرونی آن سنت‌ها را نشان می‌دهد.

در کتاب سه تقریر رقیب در پژوهش اخلاقی، مک‌این‌تایر از سه دیدگاه اخلاقی که رقیب یکدیگرند نام می‌برد. نخستین دیدگاه، موضوعات را به صورت جدا جدا و برکنار از سیاق‌های تاریخی و اجتماعی که در آن به وجود آمده‌اند، بررسی می‌کند. بر اساس این دیدگاه، تمام افراد تحصیل کرده در یک تصور بنیادی از عقلانیت توافق دارند و معیارهای این عقلانیت مورد قبول همگان است. دومین دیدگاه، دیدگاهی است که نیچه سردمدار آن است. به نظر او پژوهش‌های پیشین اخلاقی همه اخلاق ابرمردی را سرکوب و اخلاق گله‌ای را ترویج می‌کنند و می‌خواهند انسان‌ها تابع اموری موهوم چون حقیقت و اخلاقی باشند که دیانت یهودی و مسیحی ادعای آن را دارد. نظام سوم از سنت ارسطویی برخاسته و آن ارسطوگرایی توماسی است. به نظر این سنت سوم، تاریخ فلسفه از دکارت به این سو دچار یک گسست شده است، در حالی که به نظر دو سنت دیگر، تاریخ فلسفه یک تداوم بدون گسست است. به نظر مک‌این‌تایر ارسطوگرایان توماسی معتقدند که عقل از تعهداتی پیشینی آغاز می‌کند و اگر این تعهدات پیشینی نباشد، نمی‌تواند به سمت احکام کلی و غیرشخصی پیش رود.

بخش اول کتاب به شرح نگاه اخلاقی ارسطو و تکمیل آن توسط متفکران ادیان ابراهیمی اختصاص دارد. بنیان فلسفی اخلاق ارسطو از سه رکن اساسی تشکیل شده است. انسان در ابتدا دارای ماهیتی تربیت‌نیافته است و در وضع مطلوبی به سر نمی‌برد. این ماهیت بالقوه می‌تواند با تبعیت از احکام عقل عملی که همان احکام اخلاقی به طور عام است به وضع مطلوب و به سعادت که همان خیر اعلی در زندگی است، نایل آید.

متفکران قرون وسطی با توجه به علل فاعلی یا سازوکار وقوع حوادث در نهایت جهان را با تبیین‌های مبتنی بر علت غایی قرین می‌ساختند؛ بنابراین، سه رکن اخلاقی ارسطو در ادیان ابراهیمی مورد تأیید قرار گرفته و سپس بارور گشته است. چهارچوب الهی این ادیان موجب پیچیدگی سنت اخلاقی ارسطویی شده، ولی موجب تغییر ماهوی آن نشده است و همچنان سه رکن آن مورد پذیرش و تأیید قرار گرفته است. در این افزایش، احکام اخلاقی که ماهیت غایت‌انگاران دارند، به قوانین الهی پیوند می‌خورند و وحی تأییدی بر احکام عقلی می‌شود.

بخش دوم کتاب در سه فصل به فروپاشی پایه‌های دین و اخلاق سنتی، ویژگی‌های اخلاق و سیاست مدرنیته و پیامدهای آن و لیبرالیسم می‌پردازد.

مک‌این‌تایر معتقد است تلاش تمامی فیلسوفان عصر روشنگری برای اعاده حیثیت توجیه احکام اخلاقی با شکست مواجه شد. مک‌این‌تایر علت ناکامی هر یک از فیلسوفان عصر روشنگری و اشکالات طرح هر یک را به طور مستقل مطرح ساخت. هیوم نتوانست با توسل به نظریه امپال خود بنای صحیحی برای احکام اخلاقی پی‌ریزی کند. عقلگرایی انتزاعی کانت و پیروان آن نیز با اخلاق جاری او منطبق نشد و اشکالاتی داشت. تلاش کیرکگور برای بنیان نهادن قواعد اخلاقی بر اصل گزینش اگزیستانسیالیستی ناموفق بود. چون علت گرایش اگزیستانسیالیست‌هایی مانند او به اصل گزینش، این بود که طرح فراهم‌آوری توجیهی برای بنیان‌های اخلاقی با شکست مواجه شده بود. پس کاری که عقل نمی‌توانست انجام دهد، در نظر ایشان باید با گزینش انجام داد. سودگرایی نیز مبنایی بدون اشکال برای اخلاق به دست نداد. در نهایت اثبات هر یک از مواضع هیوم، کیرکگور و کانت و سودانگاران به نوعی مبتنی بر شکست موضع دیگری بود و مجموع اشکالاتی که بر هر موضع وارد آمد، نشان از شکست همه آنها

داشت و از هم اینجا اخلاق فاقد مبانی و توجیه عقلانی مقبول همگان شد.

مفهوم

فضایلی که

در جامعه

یونان باستان بوده

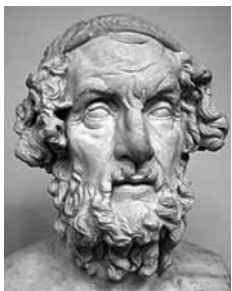
و در اشعار هومر

متبلور گشته،

در اروپای

قرون وسطی

تغییر می‌یابد.



از دست دادن محتوای تفکر سنتی در نزد آنان توفیقی است که آنها را به استقلال رأی در باب تفکر اخلاقی می‌رساند و راه را برای گزینش‌های دلخواهی نفس لیبرال باز می‌کند. نفسی که این چنین رها باشد در پی آن است که همه چیز را به نفع خویش تصرف کند و از همه چیز برای رسیدن به اهداف گزینشی خودش بهره برد. مک‌این‌تایر این نفس را عاطفه‌گرا نامیده و نظریه اساسی مدرنیته در اخلاق را عاطفه‌گرایی قلمداد می‌کند.

مک‌این‌تایر معتقد است اگر ما به درستی ساختار عاطفه‌گرایان جوامع غربی را در دنیای جدید درک کنیم و بدانیم در اینجا ناسازگاری مفهومی که به ارث رسیده موجب ناسازگاری تلقی‌ها و نظریه‌های غربیان با اعمال و تجارب ایشان می‌شود، برای ما روشن می‌شود که ساختار اخلاقی جوامع جدید مبتنی بر سه رکن مفهوم حقوق بشر، پروتست (اعتراض) به دلیل نبود راه عقلانی

برای دستیابی به حقوق و در نهایت افشاگری از نفاق اخلاقی است که مک‌اینتایر با عنوان کشف نقاب از آن یاد می‌کند.

آنچه در عصر و روشنگری رخ می‌دهد، باعث می‌شود تا دیگر به جامعه به عنوان اجتماعی متفق که دید مشترکی نسبت به خیر انسان‌ها در آن وجود دارد، نگاه نشود. دیگر خیر اجتماعی مشترکی وجود ندارد که مستقل از خیر و منافع افراد باشد. بنابراین فضایل در کنف تعریف و تحدید قوانین معنا پیدا می‌کند و تنها معیار خیر در توجه به خیرهای تک‌تک افراد نهفته است.

فصل ششم به بررسی پاسخ مکتب لیبرالیسم به این پرسش که ملاک این خیرهای فردی چیست و کدام یک از این خیرها اصیل و کدام یک ثانوی است، اختصاص دارد. پاسخ‌های مکتب لیبرالیسم به این پرسش دارای اختلافات گوناگونی است. اولین اختلاف در فهرست فضایل، دومین اختلاف در بر سر محتوا و ماهیت برخی فضایل و به طور خاص فضیلت عدالت و اختلاف سوم در اهمیت نسبی فضایل در یک شاکله اخلاقی است که در آن حقوق و سود نیز جایگاهی اساسی داشته باشد. مک‌اینتایر معتقد است که ممکن نیست در این سه امر اساسی به وفاقی دست یافت.

هیوم نتوانست با توسل به نظریه امیال خود بنای صحیحی برای احکام اخلاقی پی‌ریزی کند.



نویسنده سپس به مرور ارکان نظریه لیبرالیسم می‌پردازد و اشاراتی به اصول عدالت از نگاه رالز می‌نماید. بازگشت به بحث مک‌اینتایر طرح انتقادات او به اصول عدالت رالز است. از دیدگاه مک‌اینتایر اگر کسی در وضعیت حجاب جهل ترسیمی رالز قرار بگیرد، اصول عدالت او را خواهد پذیرفت، ولی انسان‌ها هرگز در چنین وضعیتی نبوده و نتوانند بود. هیچ‌کس

نمی‌تواند بخشی از موجودیت خود را جدا سازد و باز همان فردی باشد که بوده است، بلکه حتی نمی‌تواند انسانی مدنی باشد. نویسنده در این بخش اشکالات وارد از سوی مک‌اینتایر به نظریه رالز را به گونه‌ای دیگر مجدداً تقریر می‌نماید. بخش بعدی این فصل به مروری بر نظریه نوزیک به عنوان بدیل نظریه رالز و نیز پاره‌ای انتقادات وارده از سوی لیبرال‌های معاصر به او اختصاص دارد. از دید مک‌اینتایر اختلاف بین رالز و نوزیک نشان از اختلاف بین دو نگاه متفاوت به مسائل فلسفه اخلاق در سطح مردم عادی دارد، و در عین حال نظریاتی که ایشان در سطح فلسفی ارائه نموده‌اند، باهم قیاس‌ناپذیر است.

مک‌اینتایر اشکال مشترکی بر نظریه رالز و نوزیک وارد می‌کند: هر دو نظریه در تفسیر عدالت به شایستگی‌ها توجه نموده‌اند. به نظر ایشان، جامعه مرکب از افرادی است که هر یک از آنان منافعی دارند و سپس مجبورند گرد هم آیند و قواعد مشترک زندگی را تدوین کنند. در تفسیر ایشان، فرد نقش اصلی را دارد و این اشکال اصلی مک‌اینتایر به نظریات لیبرالیستی چون عدالت همچون انصاف رالز و یا عدالت استحقاقی نوزیک است.

فصل هفتم به بیان وجوه ارسطوگرایی مک‌اینتایر و نیز اصلاحات او به ارسطوگرایی اختصاص دارد. ابتکار مک‌اینتایر در بیان سه ویژگی برای مفهوم فضیلت است. نخستین مفهومی که در تعریف فضیلت دخالت دارد، عمل یا رویه عملی است. دومین مفهوم نظم و وحدت روایی زندگی نیک و سومین مفهوم سنت اخلاقی است. مقصود از عمل شکل منسجم و پیچیده‌ای از یک فعالیت بشری است که جمعی می‌باشد. بدون فضایل امکان تحقق حیات نیک وجود ندارد، ولی باید حیات نیک را به صورت یک کل واحد تصور کنیم تا غایت واحد و مناسبی برای فضایل فراهم آورد. هر فرد حامل یک سنت است که از پیشینیان خود به ارث برده است. این سنت خیرها را توجیه می‌کند و استدلالی بر خیر بودن آنها به دست می‌دهد. انتهای فصل به بررسی وجوه تاریخی‌نگری مک‌اینتایر که در دل ویژگی سوم فضایل اخلاقی یعنی سنت ریشه دارد، اختصاص دارد.

می‌توان گفت تا پیش از آخرین فصل کتاب، اغلب حجم کتاب به شرح اندیشه مک‌اینتایر و نیز تکمیل این شرح با استناد به متون سایر فیلسوفان اختصاص دارد، ولی در آخرین فصل کتاب (فصل هشتم) نویسنده می‌کوشد به بررسی انتقادات دیگران به پاره‌ای از دعاوی کلیدی مک‌اینتایر بپردازد. مفصل‌ترین بخش این فصل به بررسی انتقادات وارد بر روش تاریخی - فلسفی مک‌اینتایر اختصاص دارد. نخستین اشکال وارد بر مک‌اینتایر آن است که او میان تاریخ و فلسفه خلط کرده است. اشکال دیگر آن است که نگاه مک‌اینتایر به سنت منجر به نسبی‌گرایی می‌شود. چرا که اگر تنها معیارهای عقلانی که در دسترس هستند، همان‌هایی باشند که درون سنت‌ها هستند، آن گاه هیچ مسأله‌ای عقلاً فیصله‌پذیر نخواهد بود. نویسنده پس از طرح این اشکال و پاسخ‌های مک‌اینتایر به آن، با طرح سه انتقاد، پاسخ او را ناکافی ارزیابی می‌کند. در ادامه نویسنده به اختصار انتقادات وارد بر مک‌اینتایر در باب نگاه او به مدرنیته، اندیشه‌های اخلاقی عصر روشنگری و نیز ادعای ارسطوگرا بودن او را بررسی می‌کند.

در جمع‌بندی کتاب باید گفت که عمده تلاش نویسنده در این اثر، ارائه تصویری جامع از اندیشه مک‌اینتایر با استناد به دو کتاب عدالت که؟ کدام عقلانیت؟ و در پی فضیلت است، و جز در مواردی اندک کمتر به بررسی انتقادی اندیشه‌های او اختصاص دارد. از سوی دیگر در نگارش این کتاب به سایر آثار مک‌اینتایر در حوزه اندیشه اخلاقی مانند سه تقریر رفیب در پژوهش اخلاقی، تاریخچه مختصر فلسفه اخلاق و حیوان عقلانی وابسته استنادات اندکی (هر یک در حدود ده مورد) صورت گرفته است. همچنین در بررسی انتقادی اندیشه او به یکی از مهم‌ترین مجموعه مقالات در شرح و نقد اندیشه مک‌اینتایر که در مجموعه فلسفه سیاسی در تمرکز (Contemporary Philosophy in Focus) از سوی دانشگاه کمبریج در سال ۲۰۰۳ منتشر شده، توجهی نشده است؛ البته شاید علت اصلی آن فاصله کوتاه میان سال ۲۰۰۳ تا انتشار این کتاب در سال ۱۳۸۵ باشد.